کارگردان نمایش «من خیال تو نیستم» از تلخی و شیرینی‌های به روی صحنه بردن یک تئاتر در حوزه دفاع مقدس می‌گوید

کشته مرده خاطرات جنگ هستم

احمد محمدتبریزی

نمایش «من خیال تو نیستم» داستان آشنایی دو رزمنده با هم و سرگذشت‌شان در پشت جبهه را روایت می‌کند. اینکه هر کدام عشقی را پشت جبهه جاگذاشته‌اند و در سودای دفاع از میهن و دیدار با معشوقه‌شان به سر می‌برند. این نمایش در سالن ناظرزاده کرمانی تماشاخانه ایرانشهر به روی صحنه می‌رود و توانسته در ژانر دفاع مقدس اثری قابل قبول و مخاطب‌پسند را ارائه دهد. حمید شریف‌زاده کارگردان جوان این نمایش در گفت‌وگو با «جوان» از انگیزه‌های ساخت این نمایش و دشواری‌های راهی که برای اجرایش کشیده می‌گوید.

یک جوان دهه شصتی و کار کردن در حال و هوا و فضای دفاع مقدس. چه شد این ژانر و این داستان را برای نمایشت انتخاب کردی؟

من همیشه دغدغه جنگ و آدم‌هایش را داشته‌ام. آدم‌هایی که به جنگ رفته‌اند را دوست دارم. احساس می‌کنم وقتی پای حرف‌های کسانی که به جنگ رفته‌اند می‌نشینم و خاطراتشان را که تعریف می‌کنند، حالم خیلی خوب می‌شود. فکر می‌کنم جوانان امروزی چقدر جنم، معرفت و مردانگی جوانان آن زمان را دارند؛ بعد خودم را جای آنها می‌گذارم که واقعاً من هم اینجوری هستم؟ کلاً قصه‌های جنگ را دوست دارم. با اینکه برای نوشتن این متن خیلی اذیتم کردند و می‌گویم دیگر در این ژانر نمی‌نویسم ولی باز می‌نشینم و فکر می‌کنم می‌گویم یک قصه دیگر دارم و باید آن را بنویسم. برای اجرای این کار واقعاً نقره‌داغ و زیر پایم را خالی کردند.

منظورتان از نقره‌داغ شدن و اذیت شدن توسط چه کسانی است؟

بنیاد تئاتر انقلاب دفاع مقدس تولیدکننده این کار بود که هیچ حمایتی از این کار نکرده و نمی‌کند. همه ارگان‌های دیگر این کار را دیده و تأیید کرده‌اند اما بنیاد تئاتر دفاع مقدس یک قدم هم برای اجرای این اثر برنداشت. واقعاً برای اجرای نمایش کارشکنی کردند و شرایط فکری بنیاد را نمی‌فهمم که چرا برای یک نمایش در حوزه دفاع مقدس که مخاطب‌پسند است، سنگ‌اندازی می‌کنند. این نمایش در جشنواره مقاومت که خود بنیاد برگزار می‌کند هفت جایزه گرفته است ولی الان نه حمایت مالی می‌کنند و نه اجرایی برایش در نظر می‌گیرند و نه آن را به جشنواره فجر فرستادند. هرچند الان و به لطف خدا تماشاگران کار را دوست دارند و همین بهترین اتفاق برای نمایشمان است. هنر این است که از هر قشری تماشاگری که به سالن می‌آید را راضی نگه دارید. هنر این نیست که بخواهید چند مسئول را راضی نگه دارید و حرف‌هایشان را در نمایش بیاورید. اگر به شما تزریق شود چیزی بنویسید دیگر هنر قلمتان از دستتان می‌رود. اگر به من بگویند بنویس، من میرزابنویس می‌شوم و دیگر نویسنده نیستم. هنری از خودم خرج نکرده‌ام و یکی گفته و من نوشته‌ام. اگر امروز حرف ما به دل تماشاچی می‌نشیند برای این است که حرف دلمان را زدیم. از انسانیت و شرف و عشق حرف می‌زنیم. از عشقی که آن روزها خیلی پررنگ بوده و هر چه از آن سال‌ها فاصله گرفته‌ایم کمتر شده، صحبت می‌کنیم.

یعنی برای اجرای این نمایش هیچ سفارشی از جایی نگرفته بودید؟

به هیچ عنوان. فقط از من خواستند در جشنواره مقاومت شرکت کنم ولی دیگر به من نگفتند چی چیزی بنویس. من مقاومت را در جنگ انسانی دیدم. مقاومت زنی که همسرش به جبهه می‌رود و منتظر است تا برگردد و در این مدت با اتفاقات مختلفی مبارزه می‌کند. مقاومت خانواده‌هایی که بعد از جنگ، زندگی‌شان متاثر از جنگ شد و اتفاقات مختلفی که برایشان افتاد و صبوری کردند. نمایش «من خیال تو نیستم» با انسان‌هایی کار دارد که پای حرف‌هایش مانده‌اند و من سعی کرده‌ام این عشق و صبوری را در نمایشم نشان دهم. داستان نمایش هم یک روایت انسانی و عاشقانه دارد. بدون هیچ نگاه سیاسی فقط و فقط روایتی انسانی و عاشقانه را بیان می‌کنیم. قصه‌ای که تماشاگر با دیدن آن لحظات کمیک و تراژدیکی را کنار هم تجربه می‌کند.

خودتان ارتباطتان با بچه‌های جنگ و اتفاقات آن روز را از چه طریقی زنده نگه داشته‌اید؟

من خیلی زیاد پای صحبت‌های بچه‌های جنگ نشسته‌ام. من بیش از اینکه بخواهم رمان بخوانم خاطرات شهدا را از زبان خانواده‌هایشان شنیده‌ام. من کشته مرده این خاطرات هستم. من جشنواره که کار می‌کردم یکی از دوستانم که جانباز جنگ است همیشه کنار دستم بود و به من مشاوره می‌داد و اولین جرقه نوشتن این نمایش هم با همان دوست خورد. نیمه شبی در ماشین در گوشه خیابان در حال صحبت بودیم و من از حرف‌های دوستم کلمه نیزار شنیدم و خودم را در نیزار تصور کردم. گفتم در نیزارها چه اتفاقاتی می‌افتد و اگر دو نفر برای شناسایی میان نیزارها بروند چه اتفاقی می‌افتد. از همین فکر به این نمایشنامه رسیدم. همچنان مطالبی هست که به من می‌گویند و خاطراتی هستند که دوست دارم بنویسم ولی شاید از این به بعد من فقط بنویسم و شاید دیگر در این حوزه کار نکنم. البته برای هیچ مسئولی هیچ اهمیتی ندارد که من کارگردانی کنم یا نه، من این را شنیدم که مسئولی گفت برای ما فرقی نمی‌کند که شما کار بکنی یا خیر. همین کارها را کردند و همین حرف‌ها را زدند که قبل از من خیلی‌ها عطای این ماجرا را به لقایش بخشیدند و رفتند. با کارهایشان آدم‌ها را فراری می‌دهند. جنگ برای همه بوده و آدم‌های جنگ برای همه هستند. چرا فکر می‌کنید برای ساختن یک کار جنگی هنرمند را باید پاسکاری کرد. مگر اینها حرف‌های بدی است که زده می‌شود؟ الان مسئولان هنری فقط شعار می‌دهند ولی در عمل هیچ حمایتی نمی‌کنند. الان نمایشی در یکی از بهترین سالن‌های کشور اجرا می‌شود و شما کجایید؟ نشسته‌اید کارش به زمین بخورد و به ریش ما بخندید. الان در فصلی که فصل تئاتر نیست تماشاچی می‌آید و کارمان را می‌بیند. مسئولانی که می‌گویند تئاتر دفاع مقدس نمی‌فروشد تماشاچی ما بلیت می‌خرد و می‌آید. اینها در این حوزه اتفاق مهمی است که انگار برای کسی اهمیتی ندارد.

زمانی که می‌خواستید کار در این ژانر را شروع کنید به این مسائل فکر کرده بودید؟

من وقتی کار کردم با قول‌هایی مواجه شدم که گفتند حمایتت می‌کنیم. نه سالن به من دادند و نه حمایت مالی کردند. ارگان‌هایی که ربطی به کار نداشتند آمدند و یک گوشه کار را گرفتند اما باز آنقدر کم است که به جایی نمی‌رسد. وقتی یک کار اینچنینی تولید می‌شود و از هر طیفی مخاطب دارد چرا پای کار نمی‌آیند؟ فقط شعار حمایت می‌دهند، یک کار شعاری می‌سازند که کسی دوست ندارد. ثمره‌اش این می‌شود که مردم از تئاتر دفاع مقدس فرار می‌کنند و می‌گویند ما حوصله دیدن آثار و این ژانر را نداریم. من سعی کردم این تعریف را تغییر دهم. خواستم بگویم می‌شود در کار دفاع مقدسی از آدم‌های جنگ حرف زد و شعار نداد. امیدوارم کمیسیون فرهنگی مجلس که در حال تشکیل است نگاهی جدی به تئاتر و سینما داشته باشد و تغییر و تحولاتی مثبت در این عرصه صورت بگیرد.

فکر می‌کنید جشنواره مقاومت که خودتان هم در آن جایزه گرفته‌اید، باعث پیشرفت و رونق تئاتر دفاع مقدس می‌شود؟

نه! من ۱۰ ساله که کارم این است و در ژانرهای مختلف کار کرده‌ام و واقعاً بدبختی کشیده‌ام. من از خیلی از مراوده‌هایی که در این جشنواره اتفاق می‌افتد سر در نمی‌آورم. هر حرفی هم بزنیم چیزی درست نمی‌شود مگر اینکه کمیسیون فرهنگی مجلس اتفاق جدیدی رقم و این سیستم را شخم بزند. اگر مدیر این تماشاخانه آقای رجبی‌معمار نبود و آقای پارسایی حمایت نمی‌کرد، ما هم الان اینجا اجرا نمی‌رفتیم. دیگر برای کسی مهم نیست یک جوان بال بال می‌زند تا کارش را به روی صحنه ببرد. وقتی مدیر تئاتر انقلاب و دفاع مقدس برای این ماجرا تره خرد نمی‌کند فقط باعث می‌شود من و امثال من از این حوزه زده شویم امید به اتفاق تازه‌ای نیست. می‌توانست استقبال خیلی بیشتری از این کار صورت بگیرد ولی مسئولان نخواستند چنین اتفاقی بیفتد. شاید چون به جایی وصل نیستیم و با رابطه کار نگرفته‌ایم، دلیلش باشد.

دلیل این عدم حمایت را در چه می‌دانید؟

چون کار شعار ندارد به مذاق مسئولان خوش نمی‌آید. من قطعاً دوباره این کار را اجرا خواهم کرد و فکر می‌کنم خودمان باید حواسمان به خودمان باشد. البته برخی مدیران دلسوز کنارمان بودند و هوایمان را داشتند و گوشه‌ای از زخم‌هایمان را التیام دادند. اما این نمایش قرار بود تولید جایی باشد که اصلاً معلوم نیست حواسش کجاست.

کمی هم به داستان نمایش بپردازیم. روایت چنین داستان‌هایی که یک جوان از جنوب شهر به جبهه می‌رود و متحول می‌شود در این ژانر کلیشه‌ای نشده است؟

آنقدر رزمندگان را فرشته کرده‌اند که تماشاچی نمی‌تواند نزدیکشان شود. رزمندگان هم از خودمان بوده‌اند و فقط مردانگی، شجاعت و انسانیت‌شان از ما بیشتر بوده است. این آدم‌ها دست‌یافتنی بودند. الان «ایستاده در غبار» اتفاقات خوبی در این حوزه رقم زده است ولی غیر از این فیلم چند کار خوب دیگر در حوزه دفاع مقدس ساخته می‌شود؟ هر چه جلوتر آمده‌ایم خراب‌تر کرده‌ایم. خاطرم هست فیلم‌های قدیمی جنگی را دوست داشتیم چون قصه‌ای در آن روایت می‌شد. الان پر از شعار و لودگی شده است و مخاطب ارتباط برقرار نمی‌کند. الگوی قوی‌ای نبوده که بخواهم از روی آن کار کنم. هر چه بوده ساخته ذهن خودم بوده است. من در این نمایش خودم را نوشتم.

به نظرت نوبت آن نرسیده که کارهای عمیق‌تری درباره دفاع مقدس ساخته شود و از روایت سطحی و دم‌دستی از جنگ فاصله بگیریم؟

من فکر می‌کنم تلاشم را در این کار کردم. من یکسری حرف‌هایی را زدم که ذهن مسئولان و مخاطبان را درگیر می‌کند. جایی که می‌گوید: «این روزها همه چیز خسته شده، به تو و رفاقایت یکجور دیگر نگاه می‌کنند. شاید من کم کم باید باور کنم که همسرم یک اسم قاب شده در پیچ یک کوچه است.» واقعاً همین است و ما جاهایی در بطن این ماجرا رفته‌ایم. در جنگ اتفاقات زیادی برای خانواده‌های زیادی افتاد و خیلی‌ها پس از جنگ هم زندگی‌شان متاثر از این اتفاقات بود. من بچه‌ای را در داستان آوردم که مشکل دارد و متاثر از جنگ، زندگی‌اش دچار تحول شده است.

همچنین در نمایش درباره عشق و علاقه و آرمان یک نسل و از حضور زنانی که پشت مردانشان ایستاده‌اند هم صحبت می‌کنید؟

دقیقاً! الان ما چقدر پای عشق و دلبستگی‌مان هستیم؟ معیارهایمان چه شده است؟ معیارهایمان فقط پول و زیبایی و موقعیت شده است. من عشقی را تعریف می‌کنم که زمینی نیست و رگه‌هایی از عشق آسمانی در آن است. خیلی ظاهری به ماجرا نگاه نکردم و کمی درونی و انسانی‌تر نگاه کردم. اگر انسانی نگاه کنیم جنبه‌های جسمانی یک آدم برایت مهم نیست. آن قلب و دل بیشتر برایت مهم است.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مفقودالپیکر علی‌اکبر اصغرنژاد

تحصیل در امریکا، شهادت در لاوان

صغری خیل فرهنگ

شهید مفقودالپیکر علی‌اکبر اصغرنژاد از شهدای دانشجویی بود که تحصیل در خارج از کشور را رها کرد تا برای مردم و اعتقاداتش خود را به جبهه‌های جنگ تحمیلی برساند و تنها شهادت و گمنامی می‌توانست پاداش چنین فداکاری نابی باشد. وقتی با خانواده شهید تماس گرفتیم مادر ۸۴ ساله‌اش با سال‌ها چشم انتظاری دیگر توان گفت‌وگو نداشت و ما با مجید اصغرنژاد، برادر شهید همکلام شدیم. برادر داستان زندگی شهیدی را برایمان بازگو کرد که با گذشت ۲۸ سال از اتمام جنگ هنوز گمنام است.

تحصیلکرده امریکا

ما هفت برادر و دو خواهر بودیم. پدر کارگر بودند و با همان دستان پینه‌بسته و مهربانش برای رزق حلال خانه تلاش می‌کردند.

بچه‌های خانواده اصغرنژاد هم با همان حال و هوای مذهبی رشد پیدا کردند و خانواده ما همچون دیگر خانواده‌ها و مردم کشور همراه و همگام انقلاب اسلامی شد. تا جایی که یکی از برادرانم به مدت هفت ماه در اسارت ساواک بود.

علی‌اکبر تحصیلکرده امریکا بود. در آنجا تحصیل کرد و سال ۱۳۶۴ به ایران بازگشت. سال ۱۳۶۴ بود که به ایران آمد. ابتدا در سرخس مشهد مشغول به کار شد. اما بعد از چهار ماه به جزیره لاوان منتقل شد. آن زمان کشور روزهای سختی را در جنگ سپری می‌کرد و علی‌اکبر رفت تا در اسکله‌های نفتی لاوان مشغول شود.

رفت تا سنگری خالی نماند

محل زندگی برادرم در تهران بود. وقتی از لاوان می‌آمد راهی تهران می‌شد و از همانجا همراه خانواده به زادگاهمان ساری می‌رفت. برادرم یکی از شناگرهای ماهر و زبده کشوری بود.

علی‌اکبر تعصب زیادی روی درس و دانشگاه داشت. آن زمان برای بورسیه شدن علی‌اکبر بسیاری از کشورهای عربی هم تقاضای این را داشتند که برادرم در کشور آنها به تحصیل و کار خود ادامه بدهد اما علی‌اکبر به گفته مادر و پدرم گوش کرد و به کشور بازگشت.

علی‌اکبر در لاوان مشغول به فعالیت شد و تعصب خاصی به کشور داشت. جوانی غیور بود. جوانی که کار و تلاش در آن شرایط در جزیره لاوان را برای خود مانند سنگری می‌دانست که باید آن را پر کند.

خانواده برای رفتن ایشان به جزیره کمی نگران بود و می‌گفتند الان که در شرایط جنگی هستیم شما بهتر است نروی؟! اما علی‌اکبر اعتقادات خودش را داشت می‌گفت من که نروم، آن یکی هم نرود، پس چه کسی قرار است کار را انجام دهد؟ هر کسی گرفتاری‌های خودش را دارد. خانواده دارد و بهانه و گرفتاری‌های خودش را دارد. پس چه کسی برود. در نهایت هم راهی شد. رفت تا به قول خودش آن سنگر هم خالی از رزمنده نماند.

چیزی از پیکرش نماند

زمانی که جزیره لاوان مورد هجوم دشمن قرار گرفت و بمباران شد. علی‌اکبر به همراه دوستان و همکاران خود در اسکله مورد اصابت بمب‌ها قرار گرفته و به شهادت رسیده بودند. علی‌اکبر اصغرنژاد در تاریخ دوم آبان ماه ۱۳۶۵ آسمانی شد. چیزی از پیکرش نمانده بود گویی پودر شده بود. شهید کریمیان از دوستان برادرم که در کیوسک نزدیک اسکله با خانواده در حال مکالمه بود هم بر اثر موج انفجار با کیوسک به داخل آب پرتاب شده بود. وقتی می‌خواستند خبر شهادت را بدهند ابتدا به ما گفتند که مجروح شده، مادر و پدر گفتند اشکال ندارد جانباز و در خانه باشد بهتر است تا شهید شده باشد اما بعد خبر شهادتش را تأیید کردند. یک هفته بعد از شهادت، پدر و برادران برای دیدن محل شهادت و شنیدن ماوقع به جزیره لاوان رفتند. اما برادرمان دیگر باز نمی‌گردد.

یک‌شنبه‌ها که می‌شود

مادر من امروز ۸۴ سال سن دارد. همیشه می‌گوید خوش‌به‌حال مادر شهید معلمی که بعد از سال‌ها چشم‌انتظاری برایش چیزی آورده‌اند و می‌گویند که جنازه پسرش برگشته کاش برای من هم آنچه از پیکر پسرم مانده را بیاورند.

اما برادر ما دیگر باز نمی‌گردد. آن زمان هم که از من آزمایش دی‌ان‌ای گرفتند خدمت آنها عرض کردم که دیگر چیزی از برادرم باقی نمانده که شما آزمایش می‌گیرید. ما دیگر پیکر برادرم را نخواهیم دید. نحوه شهادت ایشان به گونه‌ای نبود که چیزی از پیکر بازگردد. قریب به ۲۹ سال است که از نبودن‌های او می‌گذرد. مادر من همواره منتظر آمدن برادرم است. خیلی اوقات چشم به راه و چشم به در است.

یک‌شنبه‌ها که می‌شود مادر چشمانش را به در خیره می‌کند تا شاید علی‌اکبرش از در وارد شود؛ آخر علی‌اکبر یک‌شنبه‌ها به خانه می‌آمد.

ما با نبودن و مفقودالاثر شدن برادر شهیدم کنار آمدیم اما مادر نتوانست کنار بیاید هنوز هم منتظر است.. این روزها هم که خیلی اوضاع و احوال سالمی ندارد. قرآن می‌خواند و صبوری می‌کند تا دردانه‌اش بازگردد. شهید اصغرنژاد کارمند شرکت نفت بود. علی‌اکبر دو فرزند دارد؛ یک پسر و یک دختر.

حرف آخر

تنها خواسته من و خانواده شهیدم از مسئولان این است که به فکر مردم باشند. ما مردمی خوب و دلسوز داریم که در سخت‌ترین شرایط همواره در کنار مسئولان بوده‌اند. امیدوارم آنها هم قدر این مردم فهیم را بدانند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۸۴۲

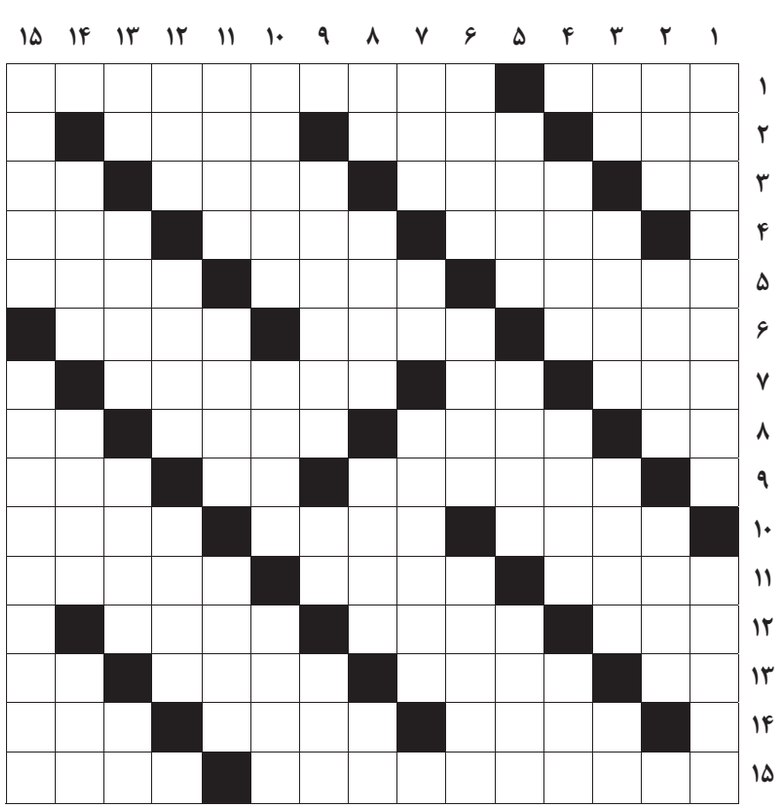

از راست به چپ

■ ۱- از اسامی خدا به معنی پاداش دهنده- عمل نیکویی که این روزها مومنان توجه خاصی به آن دارند ■ ۲- از بخش‌های اوستا در ستایش خدا- خاک- مالیات لب مرز ■ ۳- حرف بدون رودربایستی- مطالعه اجمالی- شهری نزدیک قزوین- رخسار ■ ۴- از شیرینی‌های محلی تبریز- ساحل- نوعی آجر ساختمانی ■ ۵- طاغوت زمان حضرت ابراهیم- سمت چپ- عالی‌ترین نماینده سیاسی یک کشور در کشور دیگر ■ ۶- قرقی، قوش- تا همی پاید زمین و آسمان/ تا بود آن را ... این را قرار- هفتمین معصوم ■ ۷- خوردنی نابه‌جا- به دنیاآوردن- در گذشته رئیس پاسبانان و نگهبانان شهر بود ■ ۸- گوشت آذری- بهار- خرمافروش- همسایه تهران ■ ۹- آسمان‌های قرآنی- صد متر مربع- نمایشنامه‌نویس ایرلندی و برنده جایزه نوبل ادبیات ۱۹۲۱م ■ ۱۰- شرط‌بندی- چربی خون توسط این سبزی از بین می‌رود- حروفچینی کامپیوتری ■ ۱۱- اتاق بزرگ- داستان کوتاه- از وسایل تراز بنایی ■ ۱۲- پسوند صفت‌ساز- پدر ویس در ادبیات فارسی- واحد شمارش پل ■ ۱۳- اسم آذری- رایزنی- شهری که قبلا سلطان‌آباد نامیده می‌شد- تن‌پوش مردانه ■ ۱۴- محصول زنجان- دوچرخه‌سوار- برگه انتخاباتی ■ ۱۵- محل نگهداری کودکان بی سرپرست- بوستان

از بالا به پایین

■ ۱- گیاهی خودرو است که بیشتر برای ناراحتی‌های دستگاه گوارشی و ناراحتی‌های زخم معده، زخم اثنی‌عشر و ورم معده استفاده می‌شود- از شخصیت‌های شاهنامه و فرزند کاووس ■ ۲- از مواد لبنی- ساختمان نمایشی، دکور- واحد بوکس ■ ۳- پوستین وارونه- کمانه ویولون- دومین مسجد بزرگ کوفه- صندلی انگلیسی ■ ۴- موضعی در مکه- داستان بلند- از شدت تعجب درمی‌آورند ■ ۵- نان خرد کرده در آبگوشت- جنبنده‌ای در دهان- دگمه پیراهن ■ ۶- کالا- لباس شنا- ناشایست ■ ۷- فانوس دریایی- عنصر شیمیایی- زیارت‌نامه‌ای که خواندن آن ثواب دارد ■ ۸- علم پزشکی- بازار بی‌رونق- رنگ به رنگ شدن- جوی خون ■ ۹- تیم ورزشی ارامنه- طوق و گردن‌بند- صد و یازده ■ ۱۰- تیراندازی پیاپی- پوسیده- تفرجگاهی در شمال تهران ■ ۱۱- سمت راست- هلاک و نیستی- نوعی موشک ■ ۱۲- جایگاهی در جهنم- در اصطلاح تصوف به معنی دل عارف است- سلاح سنگین جنگی ■ ۱۳- نو و بازنشده- هزینه‌های ضروری عیال که بر عهده شوهر است- کار دشوار و سخت- علامت مفعول ■ ۱۴ بندری در استان هرمزگان- از نخست‌وزیران هند- جوهر بدن ■ ۱۵- از درختان جنگل‌های شمال- جغرافیای سیاسی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۷			۶	۵		۳	
۱	۶			۳		۲	۷	
۲			۸					
	۱		۲			۹		
۹		۴				۳		
		۱						۵
		۹			۷			
			۴		۲			۷

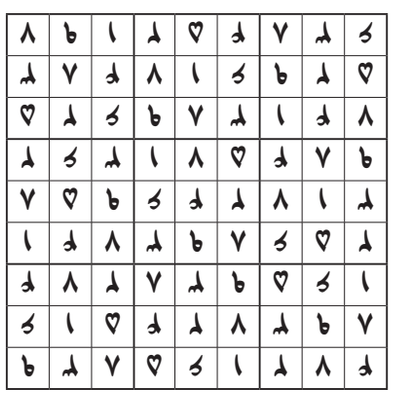

جدول کلمات متقاطع
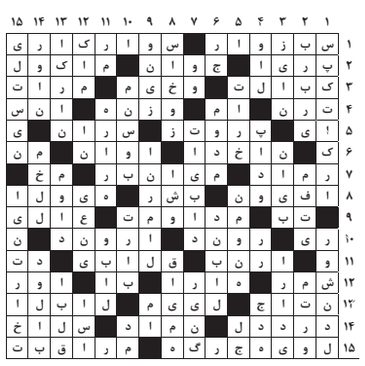
پاسخ جدول شماره ۴۸۴۱